

دیدگاه ینبل درباره‌ی تاریخ‌گذاری اصطلاح «سنت نبوی» در اواخر قرن اول و نقد آن

مجید معارف^۱
زینب شایسته‌فار^۲

چکیده

خوییر ینبل از جمله حدیثپژوهان مهم غربی است که مطالعات حدیثی وی منبع ارجاع بسیاری از حدیثپژوهان غربی است. او مفهوم سنت نبوی را در اوخر قرن نخست هجری تاریخ‌گذاری می‌نماید، با این استدلال که نقطه‌ی آغازین یکسان انگاری مفهوم سنت با سنت نبوی اوخر قرن نخست هجری است. وی برای اثبات فرضیه خود به وصیت عمر حین مرگ، صدور فتوی توسط صحابه و تابعین بر اساس رأی شخصی و عدم استناد به سنت پیامبر(ص) و حصر مفهوم سنت نبوی در سنت توسط عمر بن عبدالعزیز استناد می‌کند. این در حالی است که با مراجعت به قرآن و منابع اصیل اسلامی نواقص روشنی و محتواهی حدیثپژوهی ینبل در این زمینه روشن می‌گردد. با توجه به اعتبار سنت نبوی نزد قرآن و فرمان به لزوم تعیت از سنت نبوی توسط خداوند متعال و همچنین کاربرد وسیع عبارت سنت نبوی از زمان حیات پیامبر(ص)، نظریه ینبل نقد بوده و در نتیجه این عبارت را در ابتدای قرن نخست تاریخ‌گذاری می‌گردد.

کلید واژه‌ها: ینبل، سنت، سنت نبوی، تاریخ‌گذاری، حدیث، عمر بن عبدالعزیز

یکی از حدیثپژوهان معاصر غربی خوییر ینبل^۱ است که در خصوص تاریخ‌گذاری حدیث دارای نظرات مهمی بوده و نوعاً مرجعی جهت دیگر خاورشناسان است. از جمله دیدگاه‌های وی آنکه ینبل معتقد است که واژه‌ی سنت در ابتدا به معنای سنت نبوی نبود بلکه واژه‌ی سنت از جمله مفاهیم مبهمی است که دارای سیر تحول معنایی می‌باشد. بنا بر دیدگاه او سنت در دوران جاهلی بر راه طریقه‌ی عمل، چه خوب و چه بد به علاوه‌ی سنت و عرف پسندیده و یا ناپسند نسل‌های گذشته، اطلاق می‌شد. در طول قرن نخست هجری، پس از مرگ پیامبر(ص) که جامعه توسط خلفای راشدین و سپس امویان اداره می‌شد، واژه‌ی سنت در مباحثات مسلمانان درباره‌ی مسائل شرعی و عبادی به کار می‌رفت تا هرگونه سنت نیکویی را که توسط گذشتگان، همچنین پیامبر(ص)، تنظیم شده بود و همچنین سنت‌های پیش از اسلامی متعددی که توسط اسلام با اصلاحات و یا بدون اصلاحات پذیرفته شده بود، روشن سازد. بر اساس دیگاه او نخستین بار در زمان عمر بن عبدالعزیز بود که مفهوم سنت به «سنت نبوی» منحصر شد. در نتیجه وی انحصار مفهوم سنت نبوی در سنت را در حدود اوخر قرن یک تاریخ‌گذاری می‌کند. در ادامه او به این نکته اشاره می‌کند که در اوخر قرن دو، شافعی پرتو جدیدی بر سنت نبوی افکند و آن را به عنوان رکن دوم فقه اسلامی پس از قرآن قرار داد. حال آن‌که بر اساس منابع اسلامی عبارت و مفهوم «سنت نبوی» از نخستین سال‌های بعثت پیامبر در میان مسلمین کاربرد داشت و تاریخ‌گذاری انحصار مفهوم سنت نبوی در حدود اوخر قرن یک توسط ینبل براساس پیش فرض‌ها و دیدگاه‌هایی است که بعضاً با مشکلاتی مواجه اند. با توجه به اهمیت جایگاه ینبل در بین حدیثپژوهان غربی و همچنین پر اهمیت بودن تاریخ‌گذاری عبارت («سنت نبوی»)؛ سؤالی که مطرح است این که دلایل و شواهد ینبل در تاریخ‌گذاری تعییر سنت نبوی در اوخر قرن اول چیست؟ و این دلایل و شواهد تا چه اندازه از معیارهای علمی پیروی کرده و در نهایت تاریخ‌گذاری صحیح «سنت نبوی» با چه دوره‌ای از ادوار اسلامی هماهنگ است.

۲- گزارش دیگاه ینبل درباره‌ی «سنت» و حصر مفهوم «سنت نبوی» در آن

دیدگاه ینبل درباره‌ی «سنت» و حصر مفهوم «سنت نبوی» در آن از جمله نقطه نظرات مهم او

۱- استاد دانشگاه تهران.(نویسنده مستول)

۲- دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران.

است که نیازمند تفصیل و نقد می‌باشد. در این مقاله ابتدا گزارش دیدگاه وی بیان می‌گردد، سپس نقد دیدگاهها و نقطه نظرات وی به تفصیل ذکر خواهد شد.

۲-۱- سیر تحول مفهوم «سنن»

ینبل معتقد است که واژه سنن در ابتدا به معنای سنن نبوی نبوده است. او به تمایز میان سنن و حدیث اشاره کرده و معتقد است که حداقل در طول سه قرن نخست اسلامی حدیث و سنن نمی‌توانستند یکسان باشند، بلکه صرفاً مفاهیم مرتبط بوده‌اند. حدیث به معنای نقل ابتدائاً شفاهی و بعد ثبت مکتوب افعال سلف صالح و در رأس آنها پیامبر(ص) و صحابه‌ی اقدمین بود، در حالی که سنن بر خلاصه‌ی افعال محترم هر کسی در گذشته اطلاق می‌شد، علیرغم این که گاه افعال منفور و بی طرف نیز از طریق سنن مورد اشاره قرار می‌گرفت. (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 878)

سنن را از جمله مفاهیم مبهمی می‌داند که دارای سیر تحول شده است. او معتقد است سنن در دوران جاهلی بر راه و طریقه‌ی عمل، چه خوب و چه بد به علاوه‌ی سنن و عرف پسندیده و یا ناپسند نسل‌های گذشته، اطلاق می‌شد. در طول قرن نخست هجری، پس از مرگ پیامبر(ص) که جامعه توسط خلفای راشدین و سپس امویان اداره می‌شد، واژه سنن در مباحثات مسلمانان درباره مسائل شرعی و عبادی به کار می‌رفت تا هرگونه سنن نیکویی را که توسط گذشتگان، همچنین پیامبر(ص)، تقطیم شده بود و همچنین سنن‌های پیش از اسلامی متعددی که توسط اسلام با اصلاحات و یا بدون اصلاحات پذیرفته شده بود را روشن سازد. در برخی متون باستانی گاه این واژه برای هرگونه سنن ناپسند و بیطرف نیز به کار رفته است. (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 878)

پس از رحلت ایشان، مردم در مواجهه با مشکلات با یکدیگر درباره این مسئله سخن می‌گفتند که پیامبر و پیروان نخستین او چگونه در شرایطی خاص عمل می‌کردند، این امر منجر به سنن‌هایی شد که هنوز بدون ساختار و شفاهی بودند و تا حدودی کما پیش درست یادآوری شده بودند. در اواخر قرن یک با افزایش نیاز مردم، این خاطرات شروع به نقلی ساختارمند کرد. او می‌نویسد: «نخستین احادیث سنن که در نهایت به یک یا چند جامع روانی، که در طول قرن دو و پس از آن گردآوری شدند، راه یافت، در ربع آخر قرن یک به وجود آمدند.» (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 878)

همچنین معتقد است در قرن نخست واژه سنن علاوه بر موضوعات فقهی و عبادی، در مباحثات و موقعیت‌های سیاسی نیز به کار می‌رفت. واقعه‌ی صفين از نمونه‌هایی است که در آن واژه سنن در

یک موقعیت سیاسی-مذهبی به کار رفته است. او بیان می‌کند که واژه سنن در معاهده‌ی حکمیت به معنای وسیع خود، یعنی: اعمال پذیرفته شده در امور سیاسی و اجرایی که توسط رهبران گذشته پیریزی شده‌اند، می‌باشد. (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 879)

در ادامه مذکور می‌شود که جایگزینی واژه سنن با سنن نبوی در یک نسخه از این معاهده نمونه‌ای از یک ادراج متأخر و جعلی است. همچنین به عقیده ینبل در متقدم‌ترین مدارک اسلامی موجود که در آن واژه سنن مکرر ظهر دارد، همواره می‌بایست این احتمال را داد که برابری سنن با سنن نبوی به دست راویانی گمنام و یا مستنسخین، از طریق ادراج مضاف الیه نبوی، حاصل گردیده است. (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 879)

در اواخر قرن یک گویا عمر بن عبدالعزیز اولین فردی بود که از میان سنن‌های دیگر سنن پیامبر را برگزید، و در آن زمان بود که مفهوم سنن شروع به تحدید و تضییق کرد و از مفهوم گسترده‌ی خود که شامل اعمال پسندیده و ناپسند تمامی گذشتگان بود به اعمال پسندیده‌ی پیامبر میل کرد. (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 879)

می‌کند که در اواخر قرن دو، شافعی پرتو جدیدی بر سنن نبوی افکند و آن را به عنوان رکن دوم فقه اسلامی پس از قرآن قرار داد، او احادیث مرفوع^۱ را دیگر اقسام حدیث ترجیح داد و به همین جهت در کاربرد فقهی او سنن نیز معادل سنن نبوی، یعنی: اعمال پسندیده‌ی پیامبر، گردید. (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 879)

واژه سنن به کار رفته است، هیچ یک به معنای سنن نبوی نیست، و در تقاسیر متقadem نیز هیچ تلاشی برای ایجاد ارتباط میان سنن‌های به کار رفته در قرآن با سنن نبوی صورت نگرفته است. این شافعی بود که اولین کوشش‌ها در این راستا را به عرصه‌ی عمل آورد و در تلاش بود تا شواهدی کتبی برای نظریه‌ی خود، مبنی بر اینکه سنن می‌بایست به صورت خودکار با سنن نبوی برابر فرض شود، ارائه دهد.

۲-۲- ادلہ ینبل در تاریخ‌گذاری سنن نبوی در اواخر قرن نخست

بر اساس دیدگاه ینبل، مسلمانان معتقد هستند تاریخ احتمالی مبدأ انحصار مفهوم سنن، از فعل پیامبر و صحابه در فعل پیامبر، سال ۲۵۰ق. بوده است، این در حالی است که ینبل این پدیده را اواخر قرن یک تاریخ‌گذاری می‌کند. دیدگاه او بر دلایل زیر استوار است.

^۱- حدیث مرفوع بنا بر دیدگاه اهل سنن عبارت است از حدیثی که به پیامبر یا یکی از صحابه‌ی ایشان بررسد. (الصالح، ۲۱۵)

۲-۱-۲- وصیت عمر در بستر مرگ

ینبل بیان کرده است که عمر زمانی که در بستر مرگ بوده است چنین وصیت کرد: «در زمان مشکلات پیروان پیامبر باید به قرآن، مهاجران، انصار، اهل بادیه و اهل ذمه متول شوند.» ینبل در ادامه این نکته را متذکر می‌شود که: «مفهوم سنت به صورتی واضح در این برshماری موجود نیست، در حالی که ما انتظار داریم [این مفهوم] بلافصله بعد از قرآن ذکر شود، به جای آن دو گروه اصلی از پیروان پیامبر را می‌یابیم. قابل تصدیق است که واگذاری مشکل به یکی از مهاجران یا انصار، آن‌گونه که عمر مسلمانان را به انجام آن پس از مرگش سفارش کرد، ممکن است منجر به ارائه راه حلی از سوی مهاجران یا انصار گردد که از مثال‌های پیامبر الهام گرفته شده است. اما این امکان نیز وجود دارد که مهاجر یا انصاری که از او سؤال شده است راه حلی برmbنای رفتارهای بهنگار عموماً پذیرفته شده مهاجران و انصار ارائه دهد، یا راه حلی براساس ارزیابی منصفانه‌ی خود از مسأله، به عبارت دیگر رأی خود، ارائه دهد. بنابراین نظرات و عقاید شخصی درباره این که چگونه یک مسلمان شایسته می‌باشد در شرایط خاص رفتار کند به وجود آمدند.» (Juynboll, Muslim tradition, 30-31) این‌که زمان وصیت عمر، منحصراً با مفهوم سنت نبوی یکسان شده بود، عمر می‌باشد این ۰۲۳ ه.ق، زمان وصیت عمر، منحصراً با مفهوم سنت نبوی یکسان شده بود، عمر می‌باشد این اصطلاح را به کار می‌برد، نه مهاجران و انصار را که مفهومی وسیع تر بودند. به عبارت دیگر، اگر واژه‌ی سنت پیش از زمان وصیت عمر به وصف محدود [یعنی سنت نبوی] تبدیل شده بود، این که عمر عبارت سنت نبوی را به کار نبرد، حائز اهمیت است.» (Juynboll, Muslim tradition, 32) ینبل علاوه بر بررسی منقولات عمر، روایات نقل شده از دیگر خلفای چهارگانه را نیز بررسی می‌کند و نتایج زیر را گزارش می‌نماید: هیچ گونه کاربرد وسیعی از حدیث توسط ابوبکر وجود ندارد، و در طول خلافت ابوبکر احادیث نبوی و بیانات دیگر صحابه در آراء او تاثیری نداشتند و او بر احتجاجات شخصی خود تکیه داشته است. (Juynboll, Muslim tradition, 32) همچنین براساس تعدادی از گزارش‌های پراکنده در تمام منابع تاریخی عمر علاقه‌ای به انتشار احادیث درباره پیامبر نداشت، چه رسید به نوشتن آن. تنها تعداد محدودی گزارش وجود دارد که طی آن عمر به آراء پیامبر مراجعه کرده است. (Juynboll, Muslim tradition, 32)

است بررسی دقیق روایاتی که ظاهراً توسط عثمان نقل شده‌اند نتایجی کم و بیش مشابه در پی دارد. اگر فردی به مطالعه شرح حال عثمان در طبقات ابن سعد پردازد، با فقدان کامل روایات

شرعی مواجه می‌شود. علیرغم این‌که او به عنوان یکی از معدود صحابه‌ای به شمار می‌رود که در موقعیت‌های گوناگون رأی شخصی اش درباره مسائل فقهی مورد سؤال قرار می‌گیرد. تعداد افرادی که ظاهراً از روایت نقل کرده‌اند بسیار است، اما حتی یک روایت نبوی با مرجعیت او در طبقات ابن سعد فهرست نشده است، به استثنای حکم مشهور «من قال علیّ مال ماقل...» لذا به نظر می‌رسد عثمان فقط بر نظر شخصی خود تکیه می‌کرد. اگر او از پیامبر الهام گرفته باشد این [امر] در طبقات نشان داده نمی‌شود. (Juynboll, Muslim tradition, 28) به همین ترتیب ینبل پس از بررسی روایات نبوی منتقل از علی (ع) معتقد است در طول حیات مالک صدھا روایت نبوی در عراق در گردش بوده است که به علی باز می‌گردد که هرگونه اثری از این روایات در مدینه به سختی یافتد می‌شود. [این نکته] با فقدان تقریبی روایات علی [ع] در مؤطمانشان داده می‌شود. (Juynboll, Muslim tradition, 29) در آخر می‌توان گفت از بنا بر دیدگاه ینبل بر اساس منابع تاریخی متقدم چهار خلیفه اول بر اساس آراء شخصی خود رأی صادر می‌کردند، و تنها در موارد محدودی به سنت نبوی متمسک می‌شدند. همچنین در موطن مالک، مسنند حمیدی و مسنند طیالسی تعداد محدودی حدیث نبوی از طریق چهار خلیفه نخست نقل شده است. اما در مجموعه‌های حدیثی عراقی تعداد این احادیث به ترتیج رو به فزونی گذاشته است.

۲-۲- صدور فتوی توسط صحابه و تابعین بر اساس رأی شخصی

دومین دلیلی که در راستای حصر مفهوم سنت نبوی در سنت آن هم در اواخر قرن نخست بیان شده است، وجود آراء شخصی صحابه و تابعین در مجموعه‌های حدیثی متقدم می‌باشد. ینبل بیان می‌کند: «جوامع حدیثی متقدم و دیگر آثار درباره علم حدیث، مملو از گزارشات فراوانی است که به صحابه یا تابعینی منسوب است که داوطلبانه راه حل‌هایی برای مشکلات عرضه شده به آنان ارائه می‌دادند. حتی اگر انتساب بسیاری از این گزارشات مورد تردید باشد، هیچ کس نمی‌تواند تاریخیت تمام آنها را رد کند. بسیاری از این نظرات شخصی طی سالیان باقی مانده‌اند و با نام یک صحابه یا تابعی مشخص شده و پیوند خورده‌اند. در حالی که تعداد بسیار دیگری وجود دارند - که بر پایه‌ی رأی و همچنین برگرفته از مثال‌های پیامبر یا صحابه و تابعین دیگر هستند. - که در جوامع

۱- این مسئله ریشه در این دیدگاه ینبل دارد که او شیعیان را از جمله گروه‌های تائیب‌گذار در جعل حدیث و عراق را سرآمد حوزه‌های حدیثی در ساخت احادیث جعلی می‌داند. او بارها به این مسئله در کتاب حدیث اسلامی خود اشاره کرده است. نقد این عقیده را نک: معارف، مطالعات حدیثی در دوران معاصر ص ۹۳-۸۵ وضع و جعل حدیث.

متاخر در قالب سخنان نبوی در آمده‌اند. گواه این پدیده ارجاعات بیشمار آثار رجالی متقدم و منابع دیگر به افرادی است که گزارشی از یک صحابه و یا تابعی را به طبقه سخن نبوی «رفع» می‌دهند.... جدای از دهها راوی دیگر در جوامع کهن، می‌توان از لسان ابن حجر نام صدھا نفر را که متهم به اقدامی مشابه هستند، گردآوری کرد. رفع در تمامی موارد به طبقه احادیث نبوی نرسیده است، اما در عمدۀ موارد این چنین است و [این امر] با را موضع بحث در منابع متقدم بود.» (Juynboll, Muslim tradition, 32).

یک دین به طور کلی، و احکام اسلامی به طور خاص، عمدتاً در دست افرادی بود که در کتب تراجم به عنوان فقهاء یا علماء توصیف شده‌اند. زمانی که مشاجرات میان مردم بالا می‌گرفت، یا راه حلی برای مشکلات یک ماهیت کلی تر از هر حوزه‌ی زندگی مورد جست و جو قرار می‌گرفت، مردم به صورت کلی به حاکم مراجعه نمی‌کردند، بلکه از علماء و فقهاء مشورت می‌خواستند. در طول ایامی که تعدادی از صحابه‌ی جوان پیامبر هنوز زنده بودند، گویا این صحابه مورد مشورت قرار می‌گرفتند. اگر این نظر بر مبنای قضاؤت شخصی (رأی) بود، چنین صحابه‌ای معروف به فقیه می‌شد، و اگر او ترجیح می‌داد که مخاطب خود را به رأی صحابه‌ای دیگر یا نمونه‌ای تنظیم شده توسط پیامبر، که می‌توانست به عنوان سنت فرض شود، ارجاع دهد، این علم موجب کسب عنوان افتخارآمیز عالم می‌شد... بنابراین، در طول قرن نخست، اسلام می‌تواند با دو روش توسعه توصیف گردد: تمسک به قضاؤت شخصی=عقل سليم=رأی که با تحقیق و نقل سنت مخالف بود.

(Juynboll, Muslim tradition, 34) او معتقد است که آراء شخصی صحابه و تابعین در مجموعه‌های حدیثی متقدم، به مرور زمان در دیگر مجموعه‌ها به صورت‌های زیر انتقال داده شده است: الف) برخی از این آراء به نام خود صحابه در منابع ثبت شده‌اند. ب) برخی به عنوان حدیث نبوی در منابع ثبت شده‌اند. چرا که کتاب‌های رجال در مورد برخی افراد که قول صحابه و تابعین را رفع به پیامبر می‌کردند، گواهی داده‌اند. (Juynboll, Muslim tradition, 31-32).

۲-۳-۲- حصر مفهوم سنت نبوی در سنت توسط عمر بن عبدالعزیز

ینبل معتقد است که اولین فردی که عبارت سنت نبوی را به کار برد (Juynboll, Muslim tradition, 34)، و اهتمام داشت تا سنت نبوی به عنوان منبع دوم در کتاب قرآن باشد، (Juynboll, Muslim tradition, 35) عمر بن عبدالعزیز بود. معروف است که او به ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم و ابن شهاب زهرا فرمان داد تا هر آنچه از علم در اختیار دارند، مکتوب نمایند.

ینبل در اینباره چنین می‌نویسد: «نظری بیافکنیم بر عبارات دقیقی که گویا او طی آن، درخواست خود را شکل داده است. آن گونه که در طبقات ابن سعد ضبط شده است عمر بن عبدالعزیز در حقیقت [ثبت موارد ذیل را] درخواست کرد: ۱- حدیث رسول الله، ۲- سنة ماضية (توجه: سنت در این عبارت بدون شرطی معین بیان شده است). و ۳- حدیث عمرة بنت عبدالرحمن (متوفی ۹۸ ه.ق یا ۱۰۰ ه.ق). می‌توان شماره‌های دو و سه را چنین تفسیر کرد که [این موارد] منحصراً در بردارنده سنت نبوی نیستند، همچنین است شماره‌ی یک، به عبارت دیگر اگرچه عمر بن عبدالعزیز در تاریخ به عنوان مدافع سنت نبوی توصیف شده است، از سنت‌های دیگر منابع نیز غفلت نکرده است. این دیدگاه توسط نقل‌هایی از تراجم اختصاص داده شده به او اثبات می‌شود. به عنوان مثال ما در سیره عمر بن عبدالعزیز تألیف ابن عبدالحکیم، سخنی می‌یابیم که به او مناسب است: «سن رسول الله [ص] و ولادة الامر بعده سنت» که به روشنی (همچنان) تفسیر وسیعی را که به واژه‌ی سنت اختصاص داده شده است، نقل می‌کند. همچنین سخنی به او نسبت داده شده است که اگر او به جز قرآن و سنت پیامبر به موضوعات دیگر توجه نکرده بود: التي من رأى الناس، نمی‌توانست شرایط را خوب اداره کند. عمر بن عبدالعزیز در سال ۶۰ یا ۶۳ ه.ق متولد شده است، بنابراین می‌توان فرض کرد که در هر صورت او زودتر از سال ۸۰ ه.ق و شاید کمی پس از آن شروع به تأکید بر دیدگاه خود در رابطه با سنت نبوی نکرده است. همان طور که در بالا اشاره شد، عمر بن عبدالعزیز بیش از هر حاکم پیش از خود، مصمم شده بود تا به سنت پیامبر جایگاهی به عنوان اصل راهنمای اعطای کند، که در اهمیت نسبت به قرآن [در مرتبه‌ی] دوم باشد. او به عنوان نخستین نظریه‌پرداز سنت در نظر گرفته می‌شود. اما زمانی که او در سال ۹۹ خلیفه شد، بسیاری از فرمانداران او در ابتدا به این سیاست متعهد نشدند. بنابراین گویا او به والی خود در بصره، عدی بن ارطات (متوفی ۷۲۰ ه.ق) نوشت: «به من اطلاع داده شده است که تو از سنت‌های حجاج پیروی می‌کنی (آن تَسْتَنِّ بِسَنَن)...، و نامه‌ی دیگری که او به یکی از ولایان خود نوشت: «من به تو سفارش می‌کنم... تا از سنت پیامبر خدا پیروی کنی و ما آحدت المُحَدِّثُون بعده ماما قد جری سنت را رهای کنی. این جمله‌ی آخر اشاره‌ای است بر این که او از نقش گاه مشکوک بدعت گذارانی که مانع بنیان نهادن سنت نبوی می‌شدند، آگاه بود. (حتی اگر به جای مُحَدِّثُون بخوانیم مُحَدِّثُون نیز این نکته صحیح به نظر نمی‌رسد...)... علاوه براین، نباید درباره نقش خود عمر دوم در نقل روایات مبالغه شود. ما مسندي داریم که منحصراً به تمام روایاتی

اختصاص دارد که او در نقل آنها نقشی اساسی ایفا کرده است. این مسند در کل ۴۳ روایت مختلف دارد که به پیامبر باز می‌گردد. اسانید [این روایات] حالتی بسیار اولیه نشان می‌دهند و، براساس معیارهایی که در تقادی رجالی اخیر گسترش یافت، بخش عمده‌ی آنها ضعیف در نظر گرفته شده است. بیان این نظریه دشوار است که آیا این روایات، یا حداقل تعدادی از آنها، را می‌توان به عنوان سخنانی از نظر تاریخی اصیل که متعلق به پیامبر است، دانست یا نه. (Juynboll, Muslim tradition, 38)

بر مبنای دلایل فوق، روایاتی که پیش از دهه ۷۰-۸۰ هـ ق. تایخ گذاری می‌گردد و در آن‌ها عبارت سنت نبوی وجود دارد، راجعلی می‌داند، مانند پیمان نامه‌ی جنگ صفين و توصیه پیامبر به معاذ بن جبل. او درباره مورد اول معتقد است که جایگزینی مفهوم سنت با سنت نبوی در این پیمان نامه جعلی است. (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 879)

پیامبر به معاذ بن جبل نیز، همان‌گونه که پیشتر بیان شد، کل حدیث راجعلی می‌داند و می‌نویسد: «زمانی که یک حاکم در نخستین دوران اسلام قادر به آرام کردن منازعات نبود، این وظیفه در نهایت توسط یک قاضی به عهده گرفته می‌شد. آن قاضی چگونه این کار را انجام می‌داد؟ گزارشی مشهور، اما به احتمال زیاد راجعلی، در این‌باره وجود دارد که پیامبر به معاذ بن جبل سفارش کرد که بر اساس قرآن، سنت نبوی و درک شخصی خود رأی نهایی را صادر کند، دلیلی که احتمال دارد این گزارش در دوران‌های بعد جعل شده باشد این است که مفهوم سنت نبوی، به عنوان یکی از اصول فقه اسلامی، مفهومی متأخر است و زودتر از اواخر قرن یک به وجود نیامده است.» (Juynboll, Muslim tradition, 78)

۳- نقد روشن حديث‌پژوهی و دیدگاه‌های ینبل

ینبل همانند بسیاری از هم‌قطاران خود با استفاده از نقد تاریخی به بررسی منابع اسلامی می‌پردازد. با مطالعه‌ی آثار و دیدگاه‌های وی چنین به نظر می‌رسد که روشن حديث‌پژوهی وی با برخی اشکالات همراه است. همچنین در کنار نواقصی که بعضاً بر روشن او وارد است، دیدگاه‌های او با مشکلاتی نیز روبرو است. مشکلاتی که با مطالعه‌ی دقیق منابع اسلامی نقص و یا نادرستی آنها قابل اثبات است. در ادامه بر آنیم تا ابتدا روشن حديث‌پژوهی این محقق را مورد بررسی قرار دهیم و سپس به کاوش در درستی و یا نادرستی دیدگاه‌های او پردازیم.

۳-۱- نقد روشن حديث‌پژوهی ینبل

همانگونه که پیشتر بیان شد روشن حديث‌پژوهی ینبل با اشکالاتی مواجه است که به شرح زیر به آنها اشاره می‌شود:

۳-۱-۱- عدم حجت برahan سکوت

ینبل با تکیه بر برahan سکوت به بررسی منابع اسلامی می‌پردازد و معتقد است عدم وجود یک روایت در منابع تاریخی در برده‌ای از زمان دال بر عدم وجود آن روایت در زمان مورد نظر است. او هنگامی که به بررسی روایات منتقل از خلفای راشدین در مسندهای صحابه و کتاب ابن سعد می‌پردازد، عدم وجود نقل از این خلفا در منابع حديثی را مساوی با عدم وجود احادیث منتقل از آنان به صورت مطلق می‌داند و می‌نویسد: «صحیح است بگوییم که ابوبکر نمی‌تواند با حدیث در ابعاد وسیع شناخته شود. این امر نشان گر آن است که در دوران خلافت او مثال‌هایی که توسط پیامبر یا صحابه اول تنظیم شده‌اند نقشی اساسی در تصمیم گیری ابوبکر ایفا نمی‌کنند. اگر این امر حقیقت نداشت، روایت بسیاری که به او منتبه است، چه این انتساب از نظر تاریخی صحیح باشد چه نباشد، در جوامع اقدمین یافت می‌شد.» (Juynboll, Muslim tradition, 25) او در پیش‌خواسته از کتاب خود بر حجت برahan سکوت اذعان دارد و چنین می‌نویسد: «گداورندگان حدیث معمولاً تمام مطالبی را که از گذشتگان خود اخذ کرده بودند، در جوامع خود جمع می‌نمودند. در نتیجه این جوامع می‌بايست گزارش کاملی از مطالب موجود در منطقه و زمانی خاص تلقی شوند.» (Juynboll, Muslim tradition, 98) او در ادامه از این مطلب چنین نتیجه می‌گیرد که نبود مطلبی خاص در آن جوامع می‌تواند نکته‌ای مهم و درخور توجه برای تاریخ‌گذاری یا شناسایی خاستگاه آن مطلب در نظر گرفته شود. (Juynboll, Muslim tradition, 98) ینبل در استفاده از برahan سکوت احتمالاً متأثر از یوزف شاخت است که پیش از او از این قاعده استفاده کرده است. (تفصیل نک: معارف، مطالعات حدیثی در دوران معاصر، ۱۲۱-۱۲۲) اما هارالد موتسکی در نقد این دیدگاه می‌نویسد: «برahan مبتنی بر سکوت دو نقطه ضعف دارد: یکی نظری و دیگری عملی. از حیث نظری، این که کسی روایتی را به کار نبرده ممکن است دلایل متعددی داشته باشد؛ نبود روایت تنها یکی از آنها است. ساده‌ترین تبیین آن است که این شخص (تا آن زمان) از حدیث مورد بحث مطلع نبوده و قطعاً این بدلین معنا نیست که آن روایت اصلاً وجود نداشته است. همچنین ممکن است آن شخص دلایلی داشته است که برای ما معلوم نیست و او را ارجاع به آن روایت

بازداشته است. از حیث عملی نقطه ضعف استدلال شاخت و ینبل این است که در بسیاری موارد ما نمی‌دانیم که آیا منابع واقعاً بحثی فقهی را منعکس کرده‌اند یا نه. این‌که جوامع روایات فقهی همچون انبار مهمات حاوی همه‌ی سلاح‌های مورد نیاز در مناقشات فقهی بوده‌اند یا این‌که صرفاً گزینش‌های شخصی گردآورنده‌ی روایات را در برداشته‌اند، امری نیست که بتوانیم با اطمینان کامل درباره‌اش اظهار نظر کنیم.» (Motzki, 214-215) او در ادامه در نقد دیدگاه ینبل می‌نویسد: «به نظر می‌رسد این پیش‌فرض محل تردید است، به ویژه با در نظر گرفتن این واقعیت که در طول قرن‌های دوم و سوم، احادیث عمدتاً نه با گردآوری نسخه‌های خطی جوامع پیشینان، بلکه از طریق سماع آنها در درس‌گفتارها و ثبت آنها تدوین شده‌اند، افزون بر این می‌توان فرض کرد که کتاب جامع هرشیخ حدیثی حاوی گزینش شخصی از روایات بوده و نه لزوماً همه‌ی روایاتی که می‌دانسته است، و این‌که آن جامع حدیثی به مرور زمان تکمیل می‌شده است. این بدان معناست که همه‌ی روایان یک عالم لزوماً مجموعه‌های یکسانی از روایات را دریافت نکرده‌اند.» (Motzki, 217)

۲-۱-۳- تعمیم نتایج بر اساس شواهدی محدود

از جمله اشکالات روشی ینبل «تعمیم نتایج بررسی‌های شواهد محدود به کل قضیه‌ی مذکور» می‌باشد. او با این پیش‌فرض که صحابه بر اساس رأی و نظر شخصی خود حکم صادر می‌کرند، به بررسی منابع اسلامی می‌پردازد و حين برخورد با منابع، قلت استناد صحابه به روایات نبوی در برخی منابع را دلیل این امر بیان می‌دارد. به عنوان مثال او معتقد است: «ابوبکر نمی‌تواند با حدیث در ابعاد وسیع شناخته شود. این امر نشان‌گر آن است که در دوران خلافت او مثال‌هایی که توسط پیامبر یا صحابه‌ی او تنظیم شده‌اند نقشی اساسی در تصمیم گیری ابوبکر ایفا نمی‌کنند.» که توسط پیامبر (Juynboll, Muslim tradition, 25) او پس از بررسی روایات منقول از دیگر خلفاً بیان می‌کند: «تا اینجا یک الگو مشخص است. یک منبع تاریخی اصلی سه خلیفه‌ی نخست را [چنین] به تصویر می‌کشد که آنها عمدتاً بر نظرات شخصی خود تکیه می‌کرند و هنگامی که ظاهرًا به پیروی از یک نمونه‌ی به کار گرفته شده توسط پیامبر (ص) متول می‌شوند، شواهد بسیار اندکی ارائه می‌دادند. در مؤطاً مالک و مستند حمیدی، که همزمان با مستند طیالسی گردآوری شده است، تعداد روایات نبوی که به آنان منتب ایت بسیار اندک است.» (Juynboll, Muslim tradition, 28) همان‌گونه که مشاهده می‌گردد این حدیث پژوه با بررسی تعداد محدودی از منابع اسلامی مانند طبقات ابن سعد، مؤطاً مالک، مستند حمیدی، مستند طیالسی و مستند احمد بن

حنبل، پس از مشاهده‌ی قلت روایات منقول از خلفاً در این منابع، نتیجه‌ای کلی ارائه می‌دهد که خلفاً فقط بر رأی شخصی خود تکیه داشته‌اند نه بر مثال‌ها و روایات نبوی.

۳-۱-۳- نادیده گرفتن شواهد مخالف

در منابع اسلامی گزارشات و شواهد فراوانی وجود دارد که نشان دهنده‌ی رواج عبارت «سنت نبوی» و استشهاد به سنت پیامبر (ص) در صدر اسلام است.

۱- در برخی منابع روایی می‌توان به روایاتی دست یافت که طی آنها پیامبر (ص) با تعبیر «سنت رسول الله» یا «سنتی» به سنت خود ارجاع داده‌اند:

«قالَ مَرَّةٌ عَنْ مُعَاذٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ قَالَ لَهُ كَيْفَ تَقْضِي إِنْ عَرَضَ لَكَ قَضَاءً؟ قَالَ: أَقْضِي بِكِتَابِ اللَّهِ قَالَ: فَإِنْ لَمْ تَجِدْهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَقْضِي بِسُنْتَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: فَإِنْ لَمْ تَجِدْهُ فِي سُنْتَةِ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَجْتَهَدُ رَأْيِي لَا أُلُوْلَ قَالَ: فَضَرَبَ بِيَدِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَقَرَ رَسُولُ اللَّهِ لِمَا يَرْضِي رَسُولَ اللَّهِ.» (طیالسی، ۴۵۴/۱؛ دارمی، ۱/۲۶۷)

«قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَمَلٌ قَلِيلٌ فِي سُنْتَةٍ، خَيْرٌ مِنْ عَمَلٌ كَثِيرٌ فِي بَدْعَةٍ، وَمَنِ اسْتَنَّ بِيْ فَهُوَ مِنِّي، وَمَنْ رَغَبَ عَنْ سُنْتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (ازدی، ۲۹۱/۱۱).

«قالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسِيَّبِ: أَنَّ نَفَرًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِمْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَلَمَّا تَبَلَّلُوا وَجَلَسُوا فِي الْبَيْوتِ، وَاعْتَلَلُوا النِّسَاءَ، وَهُمُوا بِالْخَصَائِصِ، وَأَجْمَعُوا لِقِيَامِ اللَّيْلِ، وَصِيَامِ النَّهَارِ، بَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَعَاهُمْ فَقَالَ: أَمَّا أَنَا فَأَنَا أُصَلَّى وَأَنَامُ، وَأَصُومُ وَأَفْطَرُ، وَأَتَرْوَجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغَبَ عَنْ سُنْتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (صنعتی، ۱۶۷/۶)

موارد فوق تنها نمونه‌هایی از تعداد کثیر روایاتی است که در بردارنده‌ی عبارت «سنت نبوی» هستند، بنابراین به منظور دوری از اطاله‌ی کلام به ذکر همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۲- طبق شواهد دیگری برخی از صحابه از جمله ابوبکر، عمر، عثمان و.. تعبیر «سنت رسول الله» را در سخنان خود به کار برده‌اند، مانند:

۱- در منابع اهل سنت حدیث ثقلین با عبارت «كتاب الله و سنت نبيه» مورد اشاره قرار گرفته است که عبارتند از: مالک بن انس، ۵/۱۳۲۲۳؛ مروزی، ۱/۲۵؛ حاکم نیشابوری، ۱/۱۷۱؛ بیهقی، ۱۰/۱۹۴.

«عَنْ الْحَسَنِ، أَنَّ أَبَا بَكْرَ الصَّدِيقَ حَطَبَ فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا أَنَا بِخَيْرٍ كُمْ، وَلَقَدْ كُتُتُ لِمَقَامِي هَذَا كَارَهًا، وَلَوَدِدْتُ لَوْ مَنْ يَكْفِينِي فَنَظَرُونَ أَنِّي أَعْمَلُ فِيكُمْ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذَا لَا أَقُومُ لَهَا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَعْصَمُ بِالْوَحْىِ، وَكَانَ مَعَهُ مَلَكٌ، وَإِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي، فَإِذَا غَضِبْتُ فَاجْتَبَبُونِي، لَا أُوْثِرُ فِي أَشْعَارِكُمْ، وَلَا أَبْشَارِكُمْ أَلَا فَرَأَعُونِي، فَإِنْ اسْتَقْمَتُ فَأَعْيُنُونِي، وَإِنْ زَغْتُ فَقَوْمُونِي...» (ازدی، ۳۳۶ / ۱۱)

«عَنْ قَبِيسَةَ بْنِ ذُؤَيْبٍ، أَنَّهُ قَالَ: جَاءَتِ الْجَدَةُ إِلَى أَبِي بَكْرِ الصَّدِيقِ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا. فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٌ: مَا لَكِ فِي كِتَابِ اللَّهِ شَيْءٌ. وَمَا عَلِمْتُ لَكِ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شَيْئًا. فَارْجَعَيْتُ حَتَّى أَسْأَلَ النَّاسَ. فَسَأَلَ النَّاسَ. فَقَالَ الْمُغَيْرَةُ بْنُ شَعْبَةَ: حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَعْطَاهَا السُّدُّسَ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٌ: هَلْ مَعَكَ غَيْرُكُ؟ فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ الْأَنْصَارِي، فَقَالَ مِثْلَ مَا قَالَ الْمُغَيْرَةُ. فَأَنْفَذَهُ لَهَا أَبُو بَكْرِ الصَّدِيقِ.» (مالک بن انس، ۳ / ۷۳۲)

«عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَهْرَانَ، قَالَ: خَطَبَنَا أَبْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَلَى مِنْبَرِ الْبَصْرَةِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَابِ قَامَ فِينَا فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا إِنَّ الرَّجْمَ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَلَا تُخَدِّعُنَّ عَنْهُ فَإِنَّهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَسُنْنَةِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَدْ رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبُو بَكْرٌ وَرَجَمَتُهُ» (طیالسی، ۲۹ / ۱)

«عَنْ مُغَيْرَةَ، قَالَ: ذَكَرْتُ لِإِبْرَاهِيمَ حَدِيثَ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسَ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: قَالَ عُمَرُ: لَا نَدْعُ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنْنَةَ رَسُولِهِ لِقُولِ امْرَأَةَ لَا نَدْرِي حَفَظَتْ أَوْ نَسِيَتْ» (ابن ابی شیبہ، ۴ / ۱۲۶)

در منابع روایی گزارشی وجود دارد که بر اساس آن عمر بن الخطاب به شریع قاضی نامه‌ای نگاشته است و در آن به شریع دستور داده است که ابتدا بر اساس قرآن و سپس سنت پیامبر(ص) حکم کند: «عَنْ شُرِيعٍ، أَنْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَابِ كَتَبَ إِلَيْهِ: إِنْ جَاءَكَ شَيْءٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَاقْضِ بِهِ وَلَا تَلْفِتْكَ عَنْهُ الرَّجُالُ، فَإِنْ جَاءَكَ مَا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَانْظُرْ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاقْضِ بِهَا، فَإِنْ جَاءَكَ مَا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ فِيهِ سُنَّةً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَانْظُرْ مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَخُذْ بِهِ، فَإِنْ جَاءَكَ مَا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهِ أَحَدٌ قَبْلَكَ. فَاخْتَرْ أَيِّ

الْأَمْرَيْنِ شِئْتَ: إِنْ شِئْتَ أَنْ تَجْهِهَ بِرَأْيِكَ ثُمَّ تَقْدَمْ، وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَسْأَخَرَ، فَتَسْأَخَرْ، وَلَا أَرَى التَّاخِرَ إِلَّا خَيْرًا لَكَ» (دارمی، ۲۶۵ / ۱).

موارد فوق تنها نمونه‌های محدودی از روایات بی‌شماری است که در آنها رسول الله(ص) و صحابه‌ی ایشان با استفاده از تعابیر متفاوت به سنت نبوی استشهاد کرده‌اند. تمامی این روایات حاکی از رواج استناد به سنت پیامبر(ص) و کاربرد عبارت «سنت نبوی» است. حال مشخص نیست ینبل به چه دلیل انبوهی از این قسم روایات را نادیده گرفته است. آیا او با این حجم کثیر روایات برخورد نکرده است؟ یا تمامی این روایات از نظر او غیر معتبر و غیر قابل استناد بودند؟^۱

نتیجه‌گیری همسو با پیش فرض‌ها

بر اساس دیدگاه ینبل، واژه‌ی سنت در زمان پیامبر(ص) و پس از رحلت ایشان هنوز به معنای اصطلاحی آن که همان «قول، فعل و تغیر پیامبر (ص)» است، منحصر نشده بود و در معنای لغوی خود به کار می‌رفت. به همین دلیل است که در بسیاری از روایات واژه‌ی سنت بدون هیچ مضاف‌الیه‌ای بیان شده است. و این امر موجب شده است نتوان به دیدگاهی قاطع مبنی بر اینکه سنت مذکور سنت نبوی است یا سنت فردی دیگر دست یافت: «روی هم رفته اگرچه گاه مفهوم سنت نبوی در نخستین متابع به چشم می‌خورد، لیکن در اکثر قریب به اتفاق موارد صرفاً سنت، به همراه یا بدون هرگونه شرط معین، یافت می‌شود، حال آن که متن [مورد نظر] این نکته را روشن نمی‌کند که سنت مورد بحث به چه کسی و یا چه محدوده‌ای منتبه است.» (Juynboll, 33)

مضاف‌الیه‌ای غیر «نبوی» ارائه شده است: مانند نامه‌ای که عمر بن عبدالعزیز به کارگزار خود نوشته و طی آن او را از پیروی از سنت حجاج منع کرد. در واقع پیش فرض ینبل مبنی بر اینکه سنت در اوخر قرن یک در سنت نبوی منحصر شد منجر به این شده است که او طیف وسیعی از روایات را،

۱- نمونه‌های دیگر را نک: طبری، ۴ / ۲۳۸؛ حاکم نیشابوری، ۳ / ۳۴۳؛ ابن ابی شیبہ، ۱۸ / ۳؛ ابن شبة، ۴ / ۱۶۱؛ همو، ۳ / ۱۱۳۵.

۲- در نقد دیدگاه ینبل در این مقاله تلاش بر آوردن نمونه‌هایی روایی موجود در منابع اهل سنت بوده که در آنها واژه «سنت رسول الله» یا «ستی» از قول رسول خدا(ص) به کار رفته است، چون متابع اهل سنت بیشتر در دسترس خاورشناسان قرار دارد. اما در منابع شیعه خصوصاً الکافی روایات زیادی وجود دارد که در آن امامان باقر و صادق علیهم السلام از سنت پیامبر(ص) به عنوان مبنی در کتاب خدا نام برده و همه جا مردم را به رجوع به آن سفارش کرده‌اند. جهت نمونه نک: الکافی، ۵۶ / ۱ - ۵۷. ضمناً صدور این روایات حداقل ۵۰ سال قبل از ظهور شافعی است که ینبل در ادعای خود معتقد به رواج اصطلاح «سنت نبوی» توسط شافعی است.

که پیشتر به نمونه‌هایی از آن اشاره شد، بدون ارائه هیچ دلیل موجه‌ی نادیده انگارد و برخی روایات دیگر را، مانند توصیه‌ی پیامبر(ص) به معاذ بن جبل و همچنین پیمان‌نامه‌ی جنگ صفين که در آنها عبارت سنن نبوی به کار رفته است، جعلی تلقی نماید. او می‌نویسد: «در متقدم‌ترین مدارک اسلامی موجود که در آن واژه‌ی سنت مکرر ظهور دارد، همواره می‌بایست این احتمال را داد که برابری سنت با سنن نبوی به دست راویانی گفتمان و یا مستسخین، از طریق ادرج غیر قابل ردیابی مضاف‌الیه نبوی، حاصل گردیده است.» (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 879)

آنکه تمام روایاتی که در آنها به سنت پیامبر استناد شده است حاکی از رواج عبارت سنن نبوی در دوران حیات حضرت رسول (ص) و پس از رحلت ایشان است. تعداد این روایات بهقدری زیاد است که جعلی خواندن تمام آنها دور از ذهن است. اما ینبل صرف‌ا بر مبنای پیش فرض خود و بدون ارائه هیچ دلیل موجه دیگری بخش عظیمی از روایات را جعلی و نامعتبر خوانده است.

۳-۱-۵- اصل قرار دادن منابع غیر راوی جهت بررسی روایات

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، ینبل جهت بررسی روایات منقول از صحابه و خلفا در ابتدا به بررسی تعداد روایات منقول از این افراد در کتاب طبقات ابن‌سعده می‌پردازد و پس از آن به تعداد معدودی جامع روایی مانند مؤطا مالک، مسنند حمیدی، مسنند طیالسی و مسنند احمد بن حنبل مراجعه می‌نماید. او در بررسی‌های خود برای طبقات ابن‌سعده ارجحیت قائل است و قلت روایات در این منبع را دلیلی بر اجتهاد صحابه و خلفا بر اساس رأی و نظر شخصیشان می‌داند. حال آنکه باید متذکر شد کتاب طبقات ابن‌سعده در زمرة کتب تراجم و طبقات است، و نحوی نقل روایت در این کتاب با جوامع روایی متفاوت است. ابن‌سعده در کتاب طبقات حین نگارش ترجمه‌ی هر فرد صرفاً بر اطلاعات مرتبط با شخص مورد نظر تمرکز داشته است نه بر روایات نبوی منقول از او. در واقع ابن‌سعده گاه روایات نبوی نقل شده از هر فرد را بیان می‌دارد اما در صدد نبوده تا تمامی روایات موجود را، که از آن راوی نقل شده است، در کتاب خود بیان کند. اما در جوامع حدیثی روند نقل روایت کاملاً برعکس است. در این دسته از کتب ارجحیت با روایات نبوی منقول از هر راوی است و به ندرت روایاتی درباره اطلاعات مرتبط با شخصیت و زندگی راوی بیان می‌گردد. با توجه به این نکته، پر واضح است که چرا در کتاب طبقات ابن‌سعده روایات نبوی منقول از خلفای راشدون و دیگر اصحاب کم‌رنگ است و اطلاعاتی درباره نظرات و فتاوی شخصی آنان پر

رنگ‌تر، نکته‌ای که موجب شده ینبل به اشتباه تصور نماید که کثرت فتاوی هر فرد در طبقات ابن‌سعده دلیلی بر کثرت احتجاجات شخصی او است.

۳-۲- نقد دیدگاه‌های ینبل درخصوص جایگاه سنت در اسلام

برخی دیدگاه‌های ینبل در خصوص جایگاه سنت در اسلام دارای نواقصی است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

۳-۳- سنت رکن دوم اسلام

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد ینبل معتقد است در اواخر قرن یک گویا عمر بن عبدالعزیز اولین فردی بود که از میان سنت‌های دیگر سنت پیامبر را برگزید، و در آن زمان بود که مفهوم سنت شروع به تحدید و تضییق کرد و از مفهوم گسترده‌ی خود که شامل اعمال پسندیده و ناپسند تمامی گذشتگان بود به اعمال پسندیده‌ی پیامبر میل کرد. (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 879) او در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که در اواخر قرن دو، شافعی نور جدیدی بر سنت نبوی افکند و آن را به عنوان رکن دوم فقه اسلامی پس از قرآن قرار داد^۱، او احادیث مرفوع را ترجیح داد و به همین جهت سنت معادل سنت نبوی، یعنی: اعمال پسندیده‌ی پیامبر، گردید. (Juynboll, Sunna, in Encyclopaedia of Islam, 10, 879) این در حالیست که اگر به قرآن و روایات مراجعه کنیم متوجه خواهیم شد که این قرآن بود که نخستین بار به سنت پیامبر جایگاهی پس از خود بخشید و تبعیت از رسول(ص) و سنت او را امری ضروری عنوان کرد. در کنار آیات بسیاری که در این باره در قرآن وجود دارد می‌توان روایات کثیری مبنی بر اهمیت سنت به عنوان رکن دوم فقه اسلامی به دست آورد، که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

۳-۴- اعتبار سنت نبوی بر اساس قرآن

در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که به اهمیت سنت نبوی و لزوم تبعیت از آن اشاره دارد، همچنین عدم پیروی از رسول اکرم(ص) موجب دخول در آتش جهنم و غصب پروردگار عنوان شده است. بر اساس این آیات مومنین می‌بایست هنگام جدال و منازعه جهت حل قضیه به سنت

^۱- به طوری که در پاورپوینت گذشته اشاره شد، امام باقر و امام صادق(ع) حداقل ۵۰ سال قبل از شافعی در مبارزه با رأی و قیاس، مردم را صرفاً به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) ارجاع داده‌اند در این مورد نک: معارف، تاریخ عمومی حدیث، ۲۵۹ - ۲۶۳.

نبوی مراجعه نمایند. در ادامه برخی از این آیات بیان می‌گردد: (نک: آل عمران، ۳۱؛ ۳۲؛ ۳۳؛ النساء، ۱۴؛ ۵۹؛ ۸۰؛ ۸۳؛ ۹۲؛ المائدہ، ۱؛ الانفال، ۱؛ التوبہ، ۷۱؛ النور، ۴۷؛ الاحزان، ۲۱؛ محمد، ۳۳؛ الحشر، ۷)

۱-۲-۳- لزوم پیروی از سنت بر اساس روایات

در روایات بسیاری از رسول اکرم(ص) نقل شده است که هر کس از سنت نبوی رویگردان باشد از پیروان پیامبر نیست. در ادامه به برخی از این روایات به عنوان نمونه اشاره می‌گردد:

قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمَلٌ قَلِيلٌ فِي سُتَّةٍ، خَيْرٌ مِنْ عَمَلٌ كَثِيرٌ فِي بَدْعَةٍ، وَمَنِ اسْتَنَّ بِيْ فَهُوَ مِنِّي، وَمَنْ رَغَبَ عَنْ سُنْنَتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (ازدی، ۱۱، ۲۹۱)

... عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسِيَّبِ: «أَنَّ نَفَرًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِمْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَمْرُو لَمَّا تَبَلَّوْ وَجَلَسُوا فِي الْبُيُوتِ، وَاعْتَزَلُوا النِّسَاءَ، وَهُمُوا بِالْحِصَاءِ، وَأَجْمَعُوا لِقِيَامِ اللَّيْلِ، وَصِيَامِ النَّهَارِ، بَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَعَاهُمْ، فَقَالَ: «أَمَا أَنَا فَإِنَا أَصَلَّى وَأَنَا، وَأَصُومُ وَأَفْطُرُ، وَأَتَرْوَحُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغَبَ عَنْ سُنْنَتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (صنعتانی، ۶، ۱۶۷)

همچنین در روایتی یه نقل از حذیفة بن الیمان عدم استنان به سنت نبوی «شر» معرفی شده است:

... حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانَ، يَقُولُ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةً أَنْ يَدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا أَهْلَ جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: فَقُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ» قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَسْتَنُونَ بِغَيْرِ سُنْنَتِي، وَيَهْتَدُونَ بِغَيْرِ هَدِئِي، تَعْرُفُ مِنْهُمْ وَتُتَنَّكِرُ» قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ، دُعَاءُ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذْفُهُ فِيهَا» قَالَ: قُلْتُ: صَفْهُمْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هُمْ مِنْ جِلْدِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِالسِّنَنِ» (ابن حماد، ۱/۳۵؛ نیشابوری، مسلم، ۱۴۷۵/۳)

۲-۲- غفلت از منوعیت نقل و نگارش حدیث پس از رحلت پیامبر(ص) و در نتیجه استناد به رأی و نظر شخصی صحابه

ینبل معتقد است که صحابه پس از رحلت پیامبر بر مبنای رأی و نظر شخصی خود حکم می‌دادند نه بر اساس روایات نبوی. او برای اثبات مدعای خود به بررسی روایات منقول از صحابه و در رأس آنان خلفای راشدین می‌پردازد و با توجه به قلت استناد این افراد به روایات نبوی بیان می‌دارد که عدم استناد این افراد به روایات حین صدور فتوی دال بر عدم رواج استشهاد به سنت نبوی است و این افراد بر اساس رأی خود حکم صادر کرده‌اند نه بر اساس روایات پیامبر(ص). نکته‌ای که از دید این حدیث پژوه غربی مغفول مانده است گزارشات فراوانی است که از یک حکم دولتی مبنی بر منوعیت نقل و نگارش حدیث پس از رحلت پیامبر (ص) حکایت دارد. همین امر موجب شد تا صحابه هنگام صدور فتوی از ارائه‌ی حدیث نبوی به عنوان شاهد خودداری کنند. این جریان بلافضلله پس از رحلت پیامبر(ص) آغاز شد. ذهبی در کتاب خود ابوبکر را اولین نفری می‌داند که در قبول اخبار احتیاط کرد و می‌نویسد: «وَمِنْ مَرَاسِيلِ أَبِي مُلِيكَةِ أَنَّ الصَّدِيقَ جَمَعَ النَّاسَ بَعْدَ وَفَاتَهُ نَبِيَّهُمْ فَقَالَ: إِنَّكُمْ تَحْدِثُونَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَادِيثَ تَخْلِفُونَ فِيهَا وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدُ اخْتِلَافًا فَلَا تَحْدِثُوا عَنْ رَسُولِ اللهِ شَيْئًا، فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابَ اللهِ فَاسْتَحْلُوا حَلَالَهُ وَحَرِمُوا حَرَامَهُ». ^۱ (ذهبی، ۹/۱) او همچنین گزارشی نقل می‌کند که طی آن ابوبکر تمامی روایاتی که از پیامبر شنیده بود را به آتش کشید. (ذهبی، ۱۰/۱-۱۱) عمر در مقایسه با ابوبکر شدت عمل بیشتری به خرج داد. ینبل خود به این امر اذعان دارد که براساس تعدادی از گزارش‌های پراکنده در تمام منابع تاریخی عمر علاقه‌ای به انتشار احادیث درباره پیامبر نداشت، چه رسد به نوشتن آن. (Juynboll, Muslim tradition, 26)

فراوانی مبنی بر دیدگاه عمر در مردم نقل روایات نبوی و برخورد وی با ناقلان روایات وجود دارد که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌شود: شعی از قرظة بن کعب نقل می‌کند که او گفت: «آن‌گاه که عمر ما را به عراق گسیل داشت، تا نقطه‌ی صرار ما را مشایعت کرد، سپس گفت:

۱- این روایت از مرسلاط ابی ملیکه است که ابوبکر بعد از رحلت پیامبر (ص) مردم را جمع کرد و گفت: شما از پیامبر احادیثی نقل می‌کنید که با هم در آن اختلاف دارید، مردمانی که پس از شما می‌آیند اختلافشان بیشتر خواهد بود، پس از پیامبر حدیثی نقل نکید، هر کس از شما سوالی کرد بگویید بین ما و شما کتاب خدا وجود دارد، هر آنچه او حلال کرده حلال بدارید و هر آنچه حرام نموده حرام نمایید.

می‌دانید چرا همراه شما آمدهام؟ گفتیم از جهت احترام و تکریم آمده‌ای گفت: علاوه بر آن نظر دیگری داشتم و آن اینکه شما به شهری عزیمت می‌کنید که طین قرآن مردمانش همچون صدای زنبوران عسل به گوش می‌رسد. مبادا با نقل حدیث پیامبر(ص) آنان را از قرآن بازدارید نقل حدیث را کم کنید و من (در ثواب آن با شما شریکم. چون قرظة به عراق رسید مردم به او گفتند حدیثی برای ما نقل کن و او در پاسخ گفت: عمر ما را از این کار نهی کرده است.) (ذهبی، ۱۲/۱؛ معارف، تاریخ عمومی حدیث، ۷۰) در منابع گزارشی وجود دارد که راوی به ممنوعیت نقل روایت اشاره می‌گردد:

ینبل اما از واضح این حکم سخنی به میان نمی‌آورد: «**حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْسَبٍ، قَالَ: أَتَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو نَوْفًا فَقَالَ: حَدَّثُ، فَإِنَّا، قَدْ نَهَيْنَا عَنِ الْحَدِيثِ، فَقَالَ: مَا كُنْتُ لِأُحَدِّثَ وَعَنِّدِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ قُرَيْشٍ...» (طیلسی، ۴/۹۴؛ ابن حنبل، ۱۱/۵۴۲) این روند در زمان عثمان نیز ادامه داشت. ابوریه در کتاب اضواء علی السنة المحمدیه به نقل از ابن سعد بیان می‌کند که عثمان بر روی منبر اعلام کرد: «برای کسی جایز نیست که به نقل حدیثی پیردازد جز آنکه در زمان ابوبکر و یا عمر شنیده شده باشد.» (ابوریه، ۳۴؛ مالک بن انس، ۳/۷۳۲) از طرف دیگر اگر فردی به یک روایت نبوی استناد می‌نمود می‌بایست شاهد برای سماع آن روایت از پیامبر(ص) معرفی می‌کرد، امری که موجب شد اکثر صحابه از نقل حدیث منصرف شوند. ذهبی گزارش می‌کند: «ابن شهاب از قبیصة بن ذویب روایت کرد: پیرزنی به سوی ابوبکر آمد و از او ارت خود را درخواست کرد، ابوبکر گفت: من برای تو چیزی در کتاب خدا نمی‌بایم و نمی‌دانم رسول الله (ص) روایتی [در اینباره] برای تو نقل کرده است یا نه، سپس از مردم پرسید. مغیره برخاست و پاسخ گفت: من در محضر رسول الله بودم، یک ششم به او دهید. ابوبکر به او گفت: آیا فردی با توست؟ محمد بن مسلمه به مانند آن شهادت داد و ابوبکر حکم ارت او را تنفیذ کرد.» (ذهبی، ۹/۱) با توجه به شواهد ارائه شده کاملاً روشن است که چرا خلفا از نقل حدیث نبوی و استناد به آن حین صدور فتوی خودداری می‌کردند، چرا که خود واضح حکمی بودند که طی آن تمام مسلمانان می‌بایست از نقل روایت خودداری نمایند. این امر لزوماً بدین معنا نیست که ابوبکر، عمر و عثمان اغلب با تکیه بر آراء شخصی خود حکم می‌دادند، بلکه با توجه به اجتناب آنان از نقل روایت، حکم خود را مستند به روایت نبوی نمی‌کردند. البته در برخی موارد شاید چنین امری رخ داده باشد که آنها صرفاً با تکیه بر بینش خود به صدور فتوی و حکم پرداخته باشند، اما نمی‌توان با شواهدی محدود حکمی کلی**

صادر کرد که خلفا همواره بر مبنای آراء و نظرات شخصی خود حکم می‌کردند، همچنین اند صحابه‌های دیگر.

۳-۲-۳- درک نادرست از برخی روایات

ینبل در مطالعات خود درک نادرستی از برخی روایات دارد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

۳-۱-۱- وصیت عمر

یکی از دلایلی که ینبل برای تاریخ‌گذاری مفهوم «سنت نبوی» ارائه می‌دهد وصیت عمر حین مرگ است. او معتقد است که عمر مردم را جهت دریافت احکام دینی، پس از قرآن، به مهاجرین و انصار هدایت می‌کند، او معتقد است: «اگر مفهوم سنت پیش از سال ۲۳هـ، زمان وصیت عمر، منحصراً با مفهوم سنت نبوی یکسان شده بود، عمر می‌بایست این اصطلاح را به کار می‌برد، نه مهاجران و انصار را که مفهومی وسیع تر بودند. به عبارت دیگر، اگر واژه سنت پیش از زمان وصیت عمر به وصف محدود [یعنی سنت نبوی] تبدیل شده بود، این که عمر عبارت سنت نبوی را به کار نبرد، حائز اهمیت است.» (Juynboll, Muslim tradition, 32) به نظر می‌رسد ینبل درک درستی از این گزارش حاصل نکرده است، چرا که این جریان در منابع حدیثی به صورت زیر وارد شده است: «...أوصي الخليفة من بعدي بتقوى الله عز وجل ، وأوصيه بالمهاجرين الأولين الذين أخرجوا من ديارهم وأموالهم ، أن يعرف لهم حقهم ، ويحفظ لهم حرمتهم ، وأوصيه بالأنصار خيراً أن يقبل من محسنهem ، ويتجاوز عن مسيئهم ، وأوصيه بأهل الأمصار خيراً فإنهem رداء الإسلام ، وغيظ العدو وجباة المال لا يؤخذ منهم إلا فضلهم عن رضي منهم ، وأوصيه بالاعراب خيراً فإنهem أصل العرب ومادة الإسلام ، أن يؤخذ من حواسى أموالهم فيرده على فقراهم ، وأوصيه بذمة الله عز وجل وذمة رسوله أن يوفى لهم بعهدهم ، وأن يقاتل من وزائهم ولَا يكلفوا إلأ طاقتهم»^۱ (البخاري، ۱۵/۵؛ اجري بغدادی، ۴/۱۹۲۰؛ ابن حبان، ۳/

۱- به خلیفه پس از خود وصیت می‌کنم تقوای الهی بیشه کند، حق مهاجرین که از سرزمین‌ها و اموالشان محروم شده اند به جا آورده، و حرمت آنها را حفظ نماید، همچنین به او وصیت می‌کنم که نیکوبی‌های انصار را پذیرد و از بدی‌های آنان بگذرد، درباره شهنشیان به او وصیت می‌کنم با آنان به نیکوبی رفتار کند، چرا که آنها یاوران اسلام و مایه‌ی غیظ دشمنان هستند و

۱۵ و ۵۴). عمر در این گزارش درباره‌ی نحوه تعامل با مهاجرین، انصار، اهل بادیه و اهل ذمه به خلیفه‌ی بعدی سفارش می‌کند و توصیه‌هایی ارائه می‌دهد، نه این‌که مردم را به این افراد ارجاع دهد تا پس از او به این افراد برای درک دین خود متولّ شوند.

۱-۳-۲-۳- فرمان عمر بن عبدالعزیز

همانگونه که پیشتر بیان شد ینبل معتقد است در فرمانی که عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم جهت نگارش حدیث داده است، عبارت «سنت نبوی» به کار نرفته است و به جای آن فرمان مکتوب کردن حدیث عمرة بنت عبدالرحمن عنوان شده است. او می‌نویسد: «آن گونه که در طبقات ابن سعد ضبط شده است عمر بن عبدالعزیز در حقیقت [ثبت موارد ذیل را] درخواست کرد: ۱- حدیث رسول الله، ۲- سنة ماضية (توجه: سنت در این عبارت بدون شرطی معین بیان شده است). و ۳- حدیث عمرة بنت عبدالرحمن (متوفی ۹۸ هـ ق یا ۱۰۰ هـ ق). می‌توان شماره‌های

دو و سه را چنین تفسیر کرد که این موارد منحصراً در بردارنده‌ی سنت نبوی نیستند، همچنین است شماره‌ی یک.» (Juynboll, Muslim tradition, 34) اصل گزارش به صورت زیر است: «أَنْظُرْ
مَا كَانَ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَوْ سُنَّةَ مَاضِيَّةٍ أَوْ حَدِيثِ عَمَرَةٍ بِنْ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَاكْتُبْهُ فَإِنِّي قَدْ حِفْتُ دُرُوسَ الْعِلْمِ وَذَهَابَ أَهْلِهِ أَخْبَرْتُ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ لِي عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ مَا بَقِيَ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِحَدِيثِ عَائِشَةَ مِنْهَا. يَعْنِي
عَمَرَةً. قَالَ وَكَانَ عُمَرُ يَسْأَلُهَا.» (ابن سعد، ۲۹۵/۲) ینبل معتقد است موارد بیان شده در این فرمان منحصراً در بردارنده‌ی سنت نبوی نیستند، این در حالی است که مقصود از «حدیث رسول الله» همان «سنت رسول الله» است. همچنین باید در نظر داشت فرمان عمر جهت نگارش حدیث عمرة بنت عبدالرحمن به این معنا نیست که سنت‌هایی که توسط او پایه گذاری شده است گردآوری گردد، بلکه مقصود این است که روایات نبوی که نزد عمرة قرار دارد جمع آوری گردد، عبارت «ما بقی احده‌ی اعلم بحديث عائشة من عمرة» گویای آن است که عمرة نزد عمر بن عبدالعزیز فردی آگاه به سنت نبوی است و به همین منظور عمر بن عبدالعزیز ابن حزم را به او

ارجاع داده است. ابن حجر در تهذیب بیان کرده است که عمرة در آغوش عائشه رشد یافتد، (ابن حجر العسقلانی، ۴۳۸/۱۲) و به همین دلیل آگاهی او نسبت به احادیث نبوی منقول از عائشه بیشتر از دیگران بود و همین امر سبب ارجاع ابن حزم به او بود.

و نکته آخر آنکه در متن فرمان عمر بن عبدالعزیز که دارمی نقل کرده عبارت حدیث رسول خدا(ص) و سسن او هر دو روایت شده است به این صورت که: «انظر ما کان من حدیث رسول الله او سنه فاکتبه فانی قد خفت دروس العلم و ذهاب العلماء» (دارمی، ۱۲۶/۱).

کتابشناسی

- ۱- ینبل معتقد است که عبارت سنن نبوی در اواخر قرن یک تاریخ‌گذاری می‌گردد. این در حالی است که به بیان وی مسلمانان معتقد به تاریخ‌گذاری این پدیده در حدود سال ۲۵ هـ می‌باشند.
- ۲- او معتقد است سنن از جمله مفاهیمی است که دارای سیر تحول بوده و در ابتدا لزوماً بر مفهوم سنن نبوی دلالت نداشت.
- ۳- او معتقد است نقطه‌ی آغازین یکسان انگاری مفهوم سنن با سنن نبوی اواخر قرن نخست هجری است و برای این فرضیه به وصیت عمر حین مرگ، صدور فتوی توسط صحابه وتابعین بر اساس رأی شخصی و حصر مفهوم سنن نبوی در سنن توسط عمر بن عبدالعزیز استناد می‌کند.
- ۴- حدیث پژوهی ینبل هم از لحاظ روشی و هم محتوایی با نواقصی رو به رو است که عبارتند از: عدم حجیت برهان سکوت، تعمیم نتایج بر اساس شواهدی محدود، نادیده گرفتن شواهد مخالف، نتیجه گیری همسو با پیش فرض‌ها، اصل قرار دادن منابع غیر روایی جهت بررسی روایات، و در آخر، درک نادرست از برخی روایات.
- ۵- با توجه به اعتبار بخشیدن به سنن نبوی توسط قرآن و فرمان به تعیت از سنن پیامبر(ص) توسط خداوند متعال، همچنین کاربرد وسیع عبارت سنن نبوی در روایات صدر اسلام توسط پیامبر، امامان شیعه، خلفای اولیه و دیگر اصحاب عبارت سنن نبوی در ابتدای قرن یک، یعنی زمان حیات پیامبر(ص)، تاریخ‌گذاری می‌گردد.

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن أبي شيبة، الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، محقق: الحوت، كمال يوسف؛ مكتبة الرشد، الرياض، أول، ۱۴۰۹ق.
- ۳- ابن حجر العسقلاني، أحمد بن على، تهذيب التهذيب، مطبعة دائرة المعارف النظمية، الهند، أول، ۱۳۲۶ق.
- ۴- ابن سعد، أبو عبد الله محمد، الطبقات الكبرى، تحقيق: عطا، محمد عبد القادر، دار الكتب العلمية، بيروت، أول، ۱۴۱۰ق - ۱۹۹۰م
- ۵- همو، الجزء المتمم لطبقات ابن سعد، تحقيق: عبد العزيز عبد الله السلوبي، مكتبة الصديق، الطائف، بني، ۱۴۱۶ق.
- ۶- ازدی، معمر بن أبي عمرو راشد، الجامع، محقق: الأعظمی، حبیب الرحمن؛ المجلس العلمي، توزيع المكتب الإسلامي پاکستان، بيروت، دوم، ۱۴۰۳ق.
- ۷- آقابی، سید علی، تاريخ گذاری روایات بر مبنای تحلیل استناد نقد و بررسی روش شناسی خویرینبل، علوم حدیث، پاییز ۱۳۸۵ - شماره ۴۱، صص ۱۶۸ - ۱۳۸۵
- ۸- همو، حلقه‌ی مشترک و پیوند آن با اصطلاحات حدیثی، تاریخ و تمدن اسلامی، بهار و تابستان ۱۳۹۱، شماره ۱۵، صص ۹۸ - ۵۹
- ۹- همو، مواجهه‌ی مسلمانان با پدیده‌ی «رشد وارونه‌ی سندها، صحیفه مبین، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، شماره ۴۸، صص ۲۰۲ - ۱۷۵
- ۱۰- همو، از میان رساله‌های: تاریخ گذاری روایات اسلامی بر پایه‌ی استناد و متن تحلیل مقدمات و روش‌ها، کتاب ماه دین، دی ۱۳۹۱، شماره ۱۸۳، صص ۸۰ - ۸۷
- ۱۱- اجری بغدادی، أبو بکر محمد بن حسین بن عبد الله، الشريعة، محقق: دمیجی، عبد الله بن عمر بن سلیمان؛ دارالسلطنه، الرياض، دوم، ۱۴۰۲ق - ۱۹۹۹م.
- ۱۲- ابن حبان، محمد، صحيح ابن حبان، محقق: الأنفوطة، شعیب، مؤسسة الرسالة، بيروت، دوم، ۱۴۱۴ق - ۱۹۹۳م.
- ۱۳- ابن حماد، نعیم، كتاب الفتنه، محقق: الزهيري، سمير أمين؛ مكتبة التوحيد، القاهرة، أول، ۱۴۱۲ق.
- ۱۴- ابن شبة، عمر، تاريخ المدينة، محقق: شلتوت، فہیم محمد؛ طبع علی نفقۃ: السيد حبیب محمود احمد، جدة، بی‌نا، ۱۳۹۹ق
- ۱۵- ابن ماجة قزوینی، أبو عبد الله محمد بن بیزید، سنن ابن ماجه، تحقيق: عبد الباقی، محمد فؤاد، دار إحياء الكتب العربية - بیصل عیسی البابی الحلی، بی‌نا، بی‌نا.
- ۱۶- ابویری، محمود، اضواء على السنة المحمدية، دارالمعارف، قاهره، ششم، بی‌نا.
- ۱۷- ابن حنبل، أحمد بن محمد، مسنون الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق: الأنفوطة، شعیب، مرشد، عادل، وآخرون، الناشر: مؤسسة الرسالة، اول، ۱۴۲۱ق - ۲۰۰۱م.
- ۱۸- بخاری، محمد بن إسماعیل، صحيح البخاری، محقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، اول، ۱۴۲۲ق.
- ۱۹- بیهقی، أحمد بن الحسین، السنن الکبری، محقق: محمد عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، سوم، ۱۴۲۴ق - ۲۰۰۳م.
- ۲۰- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، تحقيق وتعليق: احمد محمد شاکر (ج. ۱، ۲)، محمد فؤاد عبد الباقی، جلد ۳، شرکة مکتبة ومطعنة مصطفی البابی الحلی، مصر، دوم، ۱۹۷۵م - ۱۳۹۵ق.

۲۱- دارمی، أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن، سسن الدارمی، تحقیق: الدارانی، حسین سلیم آسد؛ دار المغنى للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية، اول، ۱۴۱۲ق - ۲۰۰۰م.

۲۲- ذہبی، محمد بن أحمد، تذکرة الحفاظ، دار الكتب العلمية بيروت، لبنان، اول، ۱۴۱۹ق - ۱۹۹۸م.

۲۳- جوین بول، حدیث و قرآن، ترجمه: علوی، سید حسین، نقد: نصیری، علی، قرآن پژوهی خاورشناسان، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، شماره ۳

۲۴- حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله، المستدرک على الصحيحین، تحقیق: عطا، مصطفی عبد القادر؛ دار الكتب العلمية، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

۲۵- حیدری فر، مجید، حجتی، محمدعلی، سنت پژوهی مستشرقان، قرآن پژوهی خاورشناسان، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، شماره ۹، صص ۷۷-۹۶

۲۶- رابسون، جیمز، استاد در روایات اسلامی، مترجم: شوشتري، مرتضی، علوم حدیث، سال دوازدهم، شماره سوم و چهارم، صص ۲۴۴-۲۵۵

۲۷- الصالح، صبحی، علوم الحديث و مصطلحه عرض و دراسة، مکتبة الحیدریة، بیروت، بیان، ۱۳۴۴

۲۸- صنعتانی، عبد الرزاق بن همام، المصنف، محقق: الأعظمی، حبیب الرحمن، المجلس العلمی، هند، دوم، ۱۴۰۳ق.

۲۹- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، دار التراث، بیروت، دوم، ۱۳۸۷ق.

۳۰- طیالسی، سلیمان بن داود بن الجارود، مستند أبي داود الطیالسی، محقق: دکتر محمد بن عبد المحسن التركی، دار هجر، مصر، اول، ۱۴۱۹ق - ۱۹۹۹م.

۳۱- مالک بن أنس، الموطأ، محقق: الأعظمی، محمد مصطفی؛ مؤسسة زايد بن سلطان آل نهیان للأعمال الخیریة والإنسانیة، أبو ظبی، اول، ۱۴۲۵ق - ۲۰۰۴م.

۳۲- مروزی، محمد بن نصر، السنة، محقق: السلفی، سالم أحمد؛ مؤسسه الكتب الثقاویة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

۳۳- معارف، مجید، تاریخ عمومی حدیث، کویر، تهران، هشتم، ۱۳۸۶ش.

۳۴- همو، مطالعات حدیثی در دوران معاصر، سمت، تهران، اول، ۱۳۹۴ش.

۳۵- موتسکی، هارالد، مروری انتقادی بر کتاب دائرة المعارف احادیث رسمي، مترجم: آقایی، سید علی، آینه پژوهش، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱، شماره ۱۳۳، صص ۷۵-۸۹

۳۶- نسائی، أحمد بن شعیب، السنن الصغری للنسائی، تحقیق: أبو غدة، عبد الفتاح؛ مکتب المطبوعات الإسلامية، حلب، دوم، ۱۴۰۶ق.

۳۷- نیشابوری، مسلم بن حجاج، المسنن، محقق: محمد فؤاد عبد الباقی، دار إحياء التراث العربي، بیروت، بیان، بیان.

۳۸- نیل ساز، نصرت، تاریخ گذاری احادیث بر اساس روش ترکیبی تحلیل إسناد و متن در مطالعات اسلامی خاورشناسان، پژوهش‌های قرآن و حدیث، بهار و تابستان ۱۳۹۰، سال چهل و چهارم، شماره ۱، صص ۱۲۷- ۱۴۹

۳۹- هوروویتس، یوزف، قدمت و خاستگاه إسناد، مترجم: کریمی نبا، مرتضی، علوم حدیث، سال سیزدهم، شماره دوم، صص ۱۸۹-۱۹۸

40- Schoeler, Gregor ,The Biography of Muhammad Nature and authenticity, translated by Uwe Vagelpohl, edited by James E. Montgomery, Routledge,2010

41- Berg, Herbert, Method And Theory In The Study Of Islamic Origins, Brill, Leiden, Boston, 2003

42- Berg, Herbert, *The Development of Exegesis in Early Islam*: the authenticity of Muslim literature from the formative period, Curzon Press, Richmond,Surrey,2000

43- Donner, Fred McGraw, Narratives Of Islamic Origins, The Darwin Press, INC. Princeton, New Jersey, 1998

44- Motzki, Harald, Dating Muslim Tradition: A Survey, Arabica, Apr 2005,pp.204-253

45- Juynboll,G.H.A, Muslim tradition: Studies in chronology, provenance and authorship of early hadith, Cambridge University Press , New York, 2008

46- Juynboll,G.H.A ,Sunna , in Encyclopaedia of Islam, vol10, Brill, leiden, Netherland, 1997, pp 878-881

47- Hallaq, Wael, Was al-Shafii the Master Architect of Islamic Jurisprudence, Middle East Studies, Vol. 25, No. 4 (Nov., 1993), pp. 587-605

48- Schacht, Joseph, The Origins of Muhammadan Jurisprudence, Oxford, London